



■ نماز اولی ها؟! ... 2

■ مسأله این یا آن شخص نیست!

■ یک نظام طبقاتی است! ... 4

■ بانگ شیپور در سنفونی آتش و خون

6 ...

■ روزهای بوق و ترافیک ... 8

■ فعالین بذر از خیابان های ایران می

گویند ... 9

■ شکوفه های جان، شعری از رفیق عباس سماکار

3 ...

■ به یاد "کیانوش آسا" ... 5

■ دو گزارش "از زنانی دیگر" ... 12



نماز اولی ها؟!!

پگاه فهیمی

آیت الله طالقانی در بنجم مرداد 1358 به فرمان خمینی نخستین نماز جمعه را در دانشگاه تهران اقامه کرد.

لامذهبان و البته بی خدایان است. کسی نگفت که شرکت در نماز جمعه دانشگاه با هر لباسی و به هر شکلی، به هر دلیلی و با هر توجیهی، تقویت یک نماد کاملاً مذهبی در دست یک حکومت مذهبی برای سرکوب تمام مردم، اعم از مذهبی و غیر مذهبی است."

ولی این نماز جمعه، تنها یکی از سلسله نمادهای رایج در مبارزات اخیر است. نمادهایی که به وسیله بخشی از جنبش به پیش گذاشته می شود، بخشی که هدفش حل دعوای خانوادگی حاکمان با رجوع به مردم و احیاناً جان تازه بخشیدن به این رژیم فرتوت است. (و اگر در این مورد شک دارید، بدون پیشداوری و بدون اینکه سعی کنید آرزوهای خود را با صد تعبیر و تفسیر به رفسنجانی و موسوی نسبت دهید، به نوشته ها و گفته هایشان دقت کنید). بخشی از جنبش بر آن است که سراسر این جنبش ها را با نمادهای خود - با نمادهای ایدئولوژیک اسلامی - آلوده کند. از رنگ سبز (که در متن کنونی مفهومی کاملاً اسلامی دارد) گرفته تا نماز جمعه دانشگاه، از الله اکبر های شبانه گرفته تا سایر شعارهای اسلامی که از انقلاب 57 به عاریت گرفته شده و فقط دو کلمه اش اینطرف و آنطرف می شود.

وقتی می گویند "نصر من الله و فتح قریب"، کسی نمی گوید که الله ای نیست که یاری مان دهد، که تمام بار راه بر دوش خودمان است و پیروزی هم - لاقلاً برای کسانی که رهایی راستین را طلب می کنند - نزدیک نیست؛ که با توسل به دروغ و خرافه و ایده های عهد بوق، پیروزی هیچگاه به دست نخواهد آمد. کسی زهرخند نمی زند از شعاری که مصرع اولش مصداق کامل خودفریبی است و در مصرع دوم دولت مردم فریب را محکوم می کند.

کسی نمی پرسد چطور می شود در قرن بیست و یکم، "الله"

به مناسبت سی امین سالگرد نماز جمعه دانشگاه تهران، اصطلاح "نماز اولی ها" (بر وزن رأی اولی ها) ابداع شد. این اصطلاح پیشاپیش، در مورد سوتی های احتمالی کسانی که - به صدقه سر اصلاح طلبان - برای اولین بار به نماز؛ و آنهم نماز جماعت، می رفتند، به شوخی و جدی در وبلاگ ها نوشته شد. بعد از نماز کذایی، عکس هایی "متفاوت" اینترنت را پر کرد: پسر جوانی با کفش و بدون سجاده به نماز ایستاده است؛ دختری جلوی صف نمازگزاران مرد، نماز می خواند؛ دختر و پسری کنار هم، در کمال "بد حجابی" به نماز زانو زده اند. قرار شد این تصاویر (و آنچه گذشت) را به حساب دستاورد این جنبش بگذاریم. یک عده - بدرستی - گفتند که به نماز جمعه، جان تازه بخشیدیم، که کسانی که نماز نمی خواندند را به پای نماز جمعه کشانندیم. با بزرگواری گفتند از سوتی هایشان گذشت کنیم و حضورشان را تثبیت کنیم و کم کم مناسک درست را یادشان دهیم. این ها کسانی بودند که به منافع نظام واقفند و آن را پاس می دارند. عده ای هم که نه رابطه شکل و محتوی را می دانند و نه قادرند شکل را در تمام ابعادش بنگرند، برای این صحنه های فجیع غش و ضعف رفتند و عده ای حتی تا جایی پیش رفتند که آنرا نماز مرگ جمهوری اسلامی خواندند.

آنچه گفته نشد این بود که "نماز جمعه دانشگاه تهران از ابتدا نماد مهمی از حرکت رژیم اسلامی برای تثبیت ایدئولوژیک خود بود؛ که این نماز "سیاسی-عبادی" ابزار یک حاکمیت مذهبی است و خود این مسأله که سران جمهوری اسلامی از طریق خطبه های نماز دانشگاه، سیاست هایشان را اعلام کرده و می کنند و اختلافات (خانوادگی) شان را بروز داده و می دهند، نشان از اهمیت این نماد در ساختار کل نظام دارد. کسی نگفت که 30 سال پیش که نماز را از خانه و مسجد خارج کردند و به دانشگاه آوردند، جهل در خانه دانش لانه کرد؛ و با همین جهل 30 سال است که خشونت و سرکوب را بر زندگی مان چیره کرده اند. کسی نگفت که این نماز، نماز شیعیان است و سیاسی کردنش به معنای کنار گذاشتن و سرکوب اهل سنت، معتقدین به سایر ادیان،

شکوفه های جان

سروده ارسالی از رفیق "عباس سماکار"
برای نشریه دانشجویی بذر



برای همه خورشعله های خیابان

تنها تو نیستی با هستی سوزان جان و تنت
که در هجوم مرگ

سوراخ سوراخ می شود

تنها تو نیستی

که از خون به جوش میآیدت جان

از آن پس

که تن با گلوله سوراخ می شود

نگاه کن

با بانگ خروسخوان خواب

شب روز می شود

شب با افق خون تلخ خیابان

با واقعیت سخت انقلاب

با دغدغه

با رویا

روز می شود

و جهان با پیامک رزم تو

تسخیر می شود

و تسخیر این جهان

با پیامک رزم تو

بی رمز و راز

آغاز می شود

و رزم تو با تکثیر پیامکت

هر روز آغاز می شود

نگاه کن

شب چگونه

در افق خون تلخ درازترین خیابان جهان

روز می شود

این ایده ای را که قرن هاست برای تحمیق مردم به کار گرفته شده کبیر خواند، که چطور می شود با ورد و خرافه به آزادی دست یافت. برخی می گویند وحدت جنبش را نباید بر هم زد و از آنجا که تاریخ آگاهی می آورد و در نتیجه مدفون است، کسی نمی داند که همین 30 سال پیش خمینی با چماق "وحدت کلمه" تمام صداهای متفاوت از خود را ساکت و سپس سرکوب کرد؛ و اصولاً چه کسی گفته که وحدت جنبش باید بر مبنای خواسته های موسوی و پشت سر رفسنجانی و با شعارهای راست ترین نیروهای سیاسی شکل بگیرد؟

و آیا انتظار داریم کسانی که از همین امروز صداهای مختلف را ساکت می کنند، فردا دگرگونه عمل کنند؟ و آن مدعیانی که امروز از بیان خواسته هاشان طفره می روند، از بیم اینکه مذاق دنباله روان موسوی را تلخ کند، چه تضمینی است که فردا معجون جسارت بنوشند؟ و آنان که می گویند مردم ما مسلمانند، فرقتان با صدا و سیما چیست؟ اگر واقعا خواهان تغییر هستیم، چه معنی دارد که صدا و سیما را تحریم کنیم، ولی به هنگامی که مردم به آگاهی نیاز دارند، سکوت کنیم؟

سال هاست که بنیادگرایان اسلامی و سرمایه داری جهانی در پاشیدن سم یأس همدستند. ناامیدی ما ضامن بقای این هاست. چرا که پلیدی های نظم کهنه به حدی است، که فقط ندیدن امکان تغییر، انسان ها را در خانه نگاه داشته است.

ولی امروز که بالا گرفتن تضادهای حاکمیت تماماً ارتجاعی جمهوری اسلامی به کودتای یک جناح علیه دیگری منجر شده و این شکاف در بالا، مردم را به خیابان کشیده است، چرا تأمل کنیم؟ چرا جوانه های نورس امیدی را که در این سی و چند روز در دلمان رشد کرده، دو دستی تقدیم امثال موسوی کنیم؟ چرا به آیه های یأس "واقع گرایان" "صبور" و "متحمل" و توسری خور توجه کنیم؟ امروز که به خاطر جسارتان ندایمان را با گلوله خفه می خواهند و ترانه مان را سوخته، چرا آرزوهایمان را پنهان کنیم؟ آیا خون عزیزانی که در این یک ماه و اندی خیابان های تهران و دیوارهای اوین و کهریزک را سرخ کرد، فقط برای مقابله با کودتای بخشی از حاکمیت علیه بخش دیگر بود؟ آیا یاران از دست رفته مان آرزوهای بلندتری نداشتند؟ آیا نمی دانیم - یا فراموش کرده ایم - که این رژیم، تمامیتش، کلیتش، از سر تا پا و تا مغز استخوانش، از موسوی و احمدی نژادش، روی جسد جوانانی بنا شد که اعدام شدند چون حاضر نشدند خود را مسلمان بخوانند. چون حاضر نشدند بگویند "الله اکبر". آنوقت کسی هست که فکر کند می شود با الله اکبر و نماز جماعت این رژیم را به گور سپرد؟ پر کردن زرادخانه ایدئولوژیک دشمنان بس است! تحمیق را به رهایی چه کار؟! سلاحی را صیقل دهیم که توان پیروزی بر نظام ستم و استعمار را داشته باشد. آرزوهایمان را مجال پرواز دهیم. خود فریبی را کنار بگذاریم و جسارت در عمل را با جسارت در ایده ها همراه کنیم. بگذاریم تخیل مان همچون فریادهایمان آسمان را بشکافد. یاران راستین مان را از آرزوهای بلندشان بشناسیم و با هم طرح دنیایی را بریزیم که ارزش خون ندها، ترانه ها، سهراب ها و کیانوش هایمان را داشته باشد. $\frac{3}{4}$



مسئله این یا آن شخص نیست! یک نظام طبقاتی است!

رها کیا

بعد از گذشت نزدیک به دو ماه از انتخابات ریاست جمهوری و آغاز خیزش و مبارزات مردم در خیابانها، سیر خواسته ها و شعارها و مبارزات اعتلاء پیدا کرد. بحث و صحبت از انتخاب کدام کاندیدا و چرا، به خط قرمز کشیدن بر همه و هیچکدام شیفیت پیدا کرده است. می گویند این نظام باید برچیده شود، چرا که قبول ادامه این وضعیت، دیکتاتوری، خفقان و استبداد امکان پذیر نیست.

صرف نظر از رهبران جنبش سبز در داخل و خارج کشور، حتی کسانی که به علت نشناختن آلترناتیو دیگری زیر پرچم این جنبش جمع شده اند، بر این باورند که این نظام باید برود. فقط اقلیت اصلاح طلبان حکومتی و اطرافیان آنها و وابستگان به این تفکر هنوز اصرار می کنند که این نظام خوب است و باید جمهوریت آن را تقویت کرد. موسوی می گوید نسبت به سالهای دهه شصت و دوران نخست وزیری اش تغییر کرده و تقویت جمهوریت در مقابل اسلامی بودن را به میان می کشد.

میر حسین موسوی در عکس العمل به شعار "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که در تظاهرات 8 مرداد ماه به صورت وسیع سر داده شد، سراسیمه اعلام کرد "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیش، نه یک کلمه کم" این حرف، او را در نگاه بسیاری از کسانی که توهم به متفاوت بودن اندیشه های او دارند بی اعتبار کرد.

تاکید های موسوی بر حفظ جمهوری اسلامی اش، همزمان شد با دادگاه های نمایی برخی از مقامات جناح اصلاح طلب که پس از زندان و شکنجه در مقابل دوربین های تلویزیون و ادار به اعتراف شده اند. شکنجه زندانیان سیاسی تا سر حد مرگ و یا تبدیل آنها به انسانهای خرد و تحقیر شده یکی از شاخص های این نظام از زمان به قدرت رسیدنش بوده است. آقای موسوی مدام تأکید می کند که راه من و الگوی من، امام است. رهبری که او می خواهد راهش را ادامه دهد، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی را نهادینه و مشروع کرد. امروز مقامات جناح اصلاح طلب در تله ای که خود در ساختن آن شریک و همراه بودند، افتاده اند.

بنا بر مستندات تاریخی و بازماندگان دهه شصت، که جزو تیره ترین دوران حاکمیت جمهوری اسلامی است و در زمان نخست وزیری موسوی، همین مقامات اصلاح طلب کنونی منجمله حجاریان و رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به همراه بسیاری دیگر از اعضای نظام، زندانیان سیاسی، انقلابی و کمونیست را در مقابل دوربین های تلویزیونی مجبور به ابراز ندامت و متهم کردن سازمانهای خود می کردند. این جنایتها را باید محکوم کرد و آمران و عاملان آنرا به سزای اعمالشان رساند. اما اینها مربوط به این جناح و آن جناح نیست، که با محاکمه کردنشان مسئله حل شود. بلکه مربوط به یک ساختار و نظام و کارکرد آن است. به همین دلیل است که مردم خط قرمزی بر روی نظام کشیده اند.

این نظام محصول اتحاد گرایشهای مختلفی بود که امروز از هم جدا شده و به یکدیگر شلیک می کنند. اما باز هم ریشه هایشان به یک جا بر می گردد. در سال 57 همه آنها به رهبری امام بر موج مبارزات مردم سوار شدند و در مقابل شعارهای یک انقلاب اجتماعی واقعی به کهنه ترین و پوسیده ترین سلاحهای

ایدئولوژیک و شعائر مذهبی و عقب مانده 1400 سال پیش چنگ زدند. گفتار و رفتارشان این بود: هر چه کهنه تر بهتر!

در سال 57 شعار خمینی مبنی بر «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم!» بازتاب صف آرای یک طبقه ارتجاعی در مقابل تولد یک جامعه نو بود. آنها باورها و تعصبات اسلامی را حریق وار در میان مردم گسترش دادند و مردم استثمار شده و ستم دیده را تبدیل به سیاهی لشکر اربابان ستم و استثمار کردند. آنها اصول ارتجاعی جامعه کهنه مانند مالکیت، خانواده، مذهب و نظم سرکوبگرانه را تقویت کردند. شعار «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم!» کماکان همان ماهیت عقب گرا و پوسیده را دارد.

ستم گری های جمهوری اسلامی کارکرد طبیعی آن است و وابسته به این که کدام جناح مهار حکومت را در دست می گیرد، ندارد. این نظام بر یک سلسله مراتب طبقاتی استوار است. کسانی که حکومت می کنند این شخص و آن شخص نیستند. آنها اقلیتی هستند که صاحبان و گردانندگان بلوک های مالی عظیم، بانکها، کارخانجات، املاک و معادن ... هستند. این نظام بر یک رشته روابط بهره کنشی اقتصادی استوار است. اقلیتی که اکثریت مردم را که کار می کنند، استثمار می کنند. این نظام دارای یک منظومه اخلاقی، نظام ارزشی و پندارها است که روابط طبقاتی و اجتماعی استثمار گرانه و ستمگرانه را در انظار عامه، خوب، طبیعی و خدادادی جلوه می دهد. این منظومه پندارها، اخلاق و ارزشها در باورهای ایدئولوژی اسلامی جمع شده است.

اینها واقعیاتی است که موجود است و ما باید به آن فکر کنیم و آلترناتیویمان را انتخاب کنیم. خود را در دایره این فرد و آن فرد (احمدی نژاد و یا موسوی) سرگردان کردن فایده ندارد. ما باید بدانیم برای چه مبارزه می کنیم و چه چیزی را می خواهیم به دست آوریم. بدون این آگاهی، جنگ های خیابانی ما علیه دیکتاتور به حساب طبقاتی واریز خواهد شد که همین نظام طبقاتی و ارزشی را با کمی تعدیل (و شاید هم شدیدتر) برقرار خواهند کرد. وظیفه جوانان آگاه و پیشرو است که مردم را در زمینه ماهیت این نظام و نقش طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف در آن آگاه کنند.

ما باید جمع بندی درستی از شکست انقلاب 57، انقلابی که نسل گذشته ما آنرا تجربه کردند، انجام دهیم و درسهای مثبت و منفی آن را به همگان ارائه دهیم.

به قول مارکس، "یکی از خصائل انقلاب کامل این است که طبقه ای که پایه انقلابی جنبش را تشکیل می دهد، باید طبقه ای باشد که زنجیرهای دیرینه داشته باشد و برای شکستن این زنجیرها برخیزد. باید محدوده ای از جامعه را نمایندگی کند که خصلتی عام دارد، چون رنجش هایش عام اند. باید محدوده ای از جامعه را

به یاد "کیانوش آسا"



نمی دانم پس از مرگم چه خواهد شد؟
نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندام
چه خواهد ساخت؟
ولی بسیار مشتاقم
که از خاک گلویم سوتکی سازد.
گلویم سوتکی باشد به دست کودکی گستاخ
و بازیگوش
و او یک ریز و پی در پی،
دم گرم خوشش را بر گلویم سخت بفشارد،
و خواب خفتگان خفته را آشفته تر سازد.
بدین سان بشکند در من،
سکوت مرگبارم را

شعری که برادر دانشجوی جان باخته "کیانوش آسا" در
مراسم یاد بودش، 15 مرداد ماه، در کرمانشاه خواند.

کیانوش آسا متولد کرمانشاه، دانشجوی ترم چهارم کارشناسی ارشد رشته مهندسی شیمی در دانشگاه علم و صنعت بود. او در جریان تظاهرات روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در میدان آزادی تهران ناپدید شد و روز ۳ تیر ماه ۱۳۸۸ در سردخانه پزشکی قانونی توسط خانواده اش شناسایی شد، آسا در اثر اصابت دو گلوله توسط عامل لباس شخصی کشته شد. کیانوش آسا اقلیت مذهبی بوده و خانواده‌ای با مذهب یارسان (اهل حق) داشته است. پیکر وی در تاریخ ۷ تیر در باغ فردوس کرمانشاه به خاک سپرده شد. مراسمی نیز به مناسبت یادبود وی در دانشگاه علم و صنعت ایران در ۷ تیر با وجود تهدید گسترده مسئولان دانشگاه و وزارت اطلاعات برگزار شد. مراسم چهلم کشته شدن کیانوش آسا ۱۵ مرداد ۱۳۸۸ با حضور بیش از ۱۰ هزار تن از شهروندان کرمانشاهی در تالار عباسیه این شهر برگزار شد. بعد از پایان مراسم جمعیتی بالغ بر ۵ هزار نفر از شرکت کنندگان از درب تالار در میدان شهرداری به سوی باغ فردوس کرمانشاه جهت حضور بر سر مزار کیانوش آسا حرکت کردند. راهپیمایی مردم با حمل عکس‌هایی از کیانوش آسا و شاخه‌های گل و بدون سر دادن شعار بود اما مأموران انتظامی در میانه راه مانع از حرکت مردم به سمت باغ فردوس شدند. در نتیجه گروهی از جمعیت متفرق اما گروهی دیگر خود را به سر مزار کیانوش آسا رساندند. مردم با تجمع بر سر مزار کیانوش آسا با نواختن تنبور به همخوانی سرودهای آئینی اهل حق (یارسان) پرداختند. در پایان مراسم هنگامی که برادر بزرگ کیانوش جهت تشکر از شرکت کنندگان مشغول سخنرانی بود مأموران انتظامی با حمله به وی و دیگر شرکت کنندگان باعث ایجاد تشنج در مراسم شده و برای متفرق نمودن مردم معترض از گاز فلفل استفاده نمودند. همچنین بیش از ۱۰ نفر از شرکت کنندگان در این مراسم از جمله چند تن از بستگان کیانوش آسا توسط نیروی انتظامی بازداشت شدند.

www.facebook.com/video/video.php?v=101784066499310&ref=mf

شکل دهد که مدعی هیچ مقام سنتی نیست، بلکه مقام انسانی طلب می کند. محدوده ای که مخالفت اش با عواقب مشخص نیست، بلکه با انگاره های ... نظام سیاسی، بطور کلی مخالف است."

در سال 1357، ماهیت کسانی که با شاه و امپریالیسم آمریکا تضاد داشتند، یکی نبود. همه شعار استقلال و آزادی می دادند. اما دیدگاه همه در مورد اینکه آزادی چیست؟ و استقلال کدام است؟ اصلاً یکی نبود. نگاه طبقات اقتصادی و اجتماعی مختلف و نمایندگانشان به مشکلات و راه حلها کاملاً متفاوت بوده و هست. طیف اسلامی که خمینی رهبر آن شد، خواهان تغییرات قسمی و جزئی در نظام طبقاتی حاکم و رابطه امپریالیسم آمریکا با ایران شدند. آنان خواهان اسلامی شدن نظام طبقاتی سرمایه داری شدند و مذهب را در تمام گوشه و کنار جامعه اعم از سیاست و قانون تا زندگی خصوصی مردم احیاء کردند. در مقابل، نیروهای کمونیست و طبقات کارگر و زحمتکش جامعه، خواهان عوض شدن ماهیت کل نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بودند. در این کشمکش این ارتجاع اسلامی بود که انقلاب را تصاحب و ماهیت آن را ضدانقلابی کرد. در نتیجه ارتجاع سلطنت به شکل اسلامی حفظ شد.

نگرش اقشار و طبقات حاکم در مورد تغییر و بازسازی جامعه مانند نگرش اقشار و طبقات ستمدیده نیست. اقشاری که موسوی و به طور کلی جناح اصلاح طلب و متحدین آنها (ملی مذهبی ها، کمپین یک میلیون امضا، همگرایی زنان، دفتر تحکیم وحدت و ...) نمایندگی می کنند، تغییر را برحسب منافع مشخص و رویکرد خودشان معنی می کنند. آمال و آرزوهای خودشان را به نام کل جامعه جا می زنند. ما باید به این حقیقت آگاه شویم و به جای آنکه افق، آمال و آرزوهای آنها را در خیابانها فریاد کنیم، افق تغییرات ریشه ای در جامعه را بخواهیم و به مردم هم یاد بدهیم که این نوع تغییر را بخواهند. ما باید بدانیم که منافع اکثریت مردم جامعه منطبق بر چه تغییری است. هر گز فراموش نکنیم که، "مادامی که افراد یاد نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات، وعده وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی خواهند بود. طرفداران رفرم و اصلاحات تا زمانی که پی نبرند که تمام نهادهای کهن متکی به قوای یک طبقه حاکمه اند، همواره از طرف مدافعین نظم کهن تحمیق می شوند." (لنین سه منبع و سه جزء مارکسیسم) 3/4

توجه، توجه

رفقای دانش آموز؛ در روزهای گذشته تجربیات مشترکی را در جدال های خیابانی در کنار هم از سر گذرانیم. امروز باز هم در کنار هم می خواهیم، این بذر را به بار بنشانیم.

با شروع سال تحصیلی اتحاد و همکاری ما بیش از هر چیز ضامن ادامه مبارزات است؛ طغیان و جوشش ما جوانان. اینکه نه فقط با سنگ، بلکه با قلممان نیز به مبارزه برخیزیم.

ما فعالین نشریه بذر همه شما رفقای دانش آموز را دعوت می کنیم تا مشاهدات، تجربیات، گزارشات، طرح ها، عکس ها، کاریکاتورها، ... و مقالات خود را، همچون سال تحصیلی گذشته برای چاپ در نشریه خودتان بفرستید.

بانگ شیپور در سنفونی آتش و خون

باربد کیوان

زمانی که مردم به پا می خیزند، ذائقه هنری جامعه هم عوض می شود. این را امروز به عینه می بینیم. فکر می کنید مردم دیگر حوصله دارند جلوی تلویزیون بنشینند و سریال های تهوع آوری که تا همین چند ماه پیش سرگرمشان می کرد را تماشا کنند؟ ترانه های مبتذل و پر سوز و گذاری که از صبح تا شب جوانان را در خانه و خودرو مشغول می کرد، چطور؟ صف های طولانی جلوی سینما برای حال کردن با بنجل های ارتجاعی نظیر "اخراجی ها" کجا رفته است؟ در عرض چند روز، نیازهای روحی و ایدئولوژیک بخش قابل توجهی از جامعه، به ویژه جوانانی که درگیر شورشی خونین شدند، تغییر کرده است.

امروز بسیاری از دست اندر کاران هنر هم می کوشند رسالت و عملکرد خود را در شرایط جدید، دوباره تعریف کنند. اگر چنین نمی شد، جای تعجب داشت. اگر هنرمندی بخواهد با سنفونی آتش و خون همنا شود، باید جغجغه و زنبورک را کنار بگذارد و شیپور به دست بگیرد.

اما اعجاب آورترین پدیده در روزهایی که مردم به میدان می آیند تا در برابر ستم و تحقیر و استبداد بایستند، شکوفا شدن توانایی ها و خلاقیت های هنری و فکری در میان توده هاست؛ یعنی در صفی بسیار گسترده تر از کسانی که به شکل حرفه ای، تخصصی و آموزش یافته درگیر هنر هستند. خیلی از مردم دارند احساسات و پیام ها و خواسته هایشان را در قالب شعر می ریزند و از راه اینترنت به صدها هزار نفر عرضه می کنند. خیلی ها جلادان حاکم بر ایران را در نوشته های طنز به چارمیخ می کشند و شکنجه گران اسلامی را با کاریکاتورهایشان شلاق می زنند. خیلی ها نداها و سهراب ها را به کادر پوسترهای خود فراخوانده اند تا فریاد اعتراض جوانان آگاه را بر دیوارها نقش کنند. صدها هزار نفر یکشنبه مستند ساز شده اند. اینان با حضور در تظاهرات خیابانی، سازنده صحنه های مستند اند و با چرخاندن دوربین موبایل، سازنده فیلم های مستند. رپر ها و اهل موسیقی زیرزمینی که قبلاً می کوشیدند، تلخی ها و رنج های زندگی روزمره را در آثار خود جاری کنند، حالا با جلوه های شورانگیز و الهام بخشی از نبرد خیابانی روبرو هستند، که آنان را از فردگرایی ها و تلخ اندیشی ها دور می کند؛ و راه روشن اندیشی و درک آرمان ها و اهداف جمعی را می گشاید. همه اینها جوانه های فرهنگ و هنر پیشرو هستند. همه اینها از خاک مساعدی سر برون می آورند که خیزش توده ها پدید آورده است. اما بالیدن و به گل نشستن این جوانه ها، کاری سهل نیست و اگر تحولی جدی در اندیشه هنرمندان نوپا پدید نیاید، این هوای تازه محدود و محدودتر خواهد شد.

بگذارید مسأله را اینگونه بیان کنم که بدون دورنما و فلسفه ای پیشرو و راهگشا، بدون داشتن آرمان و رویایی رهایی بخش و قابل تحقق، آثار هنری سر در گم و بی روح خواهند شد. اگر هنرمندان در مورد جهت گیری ها و چالش های صحنه سیاست دید روشنی نداشته باشند، آثارشان در خدمت دگرگونی و نو شدن واقعی جامعه قرار نخواهد گرفت؛ به کنار زدن افکار تاریک اندیشانه و اسارت بار و خرافی مسلط کمک نخواهد کرد. امروز در اوضاعی که بریم که رهبران موج سبز می کوشند، توده های جان به لب رسیده را از "ساختار شکنی" باز دارند و به قول

خودشان "اعتماد از دست رفته مردم نسبت به نظام" را به این رژیم جنایتکار و استثمارگر باز گردانند. در مقابل، آثار هنری پیشرو باید فریادگر مناسبات و ارزش های نوین و پیشروی باشند که از بنیاد با نظم موجود در تضاد و تعارض است. تکرار ارزش های کهنه، تکرار فرم های کهنه و سنتی، تکرار مضامین سیاسی معینی که شاید در دوران گذشته کارایی و مناسبت داشته، نمی تواند نیازهای ذهنی و روحی جامعه ملتهب و تشنه دگرگونی بنیادی را پاسخ دهد.

بگذارید چند مثال مشخص بزنم. معمولاً در هر خیزش توده ای، مردم شروع به ساختن شعارهای آهنگین و سرودهای کوتاه و بلند می کنند که خواسته ها و افق مبارزاتی شان را بازتاب می دهد. واضح است که این شعارها و سرودها از نظر محتوا و جهت گیری یکسان نیستند؛ و شاید فقط یکی دو شعار عام - و نهایتاً مبهم - را بتوان پیدا کرد که "همه" آن را تکرار کنند. یعنی هر کسی از ظن خود، یار این شعارها شود. در خیزش کنونی، تلاش عجیبی مشاهده می شود برای تکرار و تقلید از انقلاب 57. می گویم عجیب؛ زیرا نیروی عمده خیزشی که امروز درگیرش هستیم، جوانان زیر 27 سال هستند.

مسأله را اینطور می توان توضیح داد که این نیروی عمده تا به حال نتوانسته، و به شکل خود به خودی هم نخواهد توانست، شعارها و سرودهایی که بیان خواسته ها و منافع اساسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اش باشد را بسازد. بنابراین در عمل، این بخش از کار را به "رهبرانی" می سپارد که تجربه اش را دارند.

مشکل امروز، همان خط و تفکر و چارچوب ارتجاعی است، که در نهایت مهر خود را بر تجربه 57 زد. هر یک از این "رهبران" بر مبنای جایگاه طبقاتی و منافع روزشان، همان خط و تفکر را به نسل به پاخاسته عرضه می کنند. گردانندگان "موج سبز" در داخل و خارج از کشور، به شکل سیستماتیک و نقشه مند جلوی طرح شعارهایی که کلیت نظام، مشخصاً دستگاه سرکوبگر نظامی و امنیتی، و ایدئولوژی حاکمیت را زیر سوال ببرد، می بندند. این تکرار "وحدت کلمه" عوامفریبانه ای است که خمینی در انقلاب 57 جلو گذاشت تا راه نقد عقاید و عملکرد ارتجاعی خود را ببندد و نگذارد که آگاهی انقلابی و تفکر پیشرو در جامعه ترویج شود.

امروز بنا به توصیه (و در واقع دستور) امثال موسوی و کروبی و خاتمی و سازگارا و همراهانشان، مردم "آزادند" که هر چه دلشان خواست الله اکبر بگویند و قرآن بخوانند و شعار "نصر من الله و فتح قریب" سر دهند. یعنی با دست خود، گور اینهمه فداکاری و تلاش و شور و شوق را بکنند؛ یعنی خود را تبدیل کنند به مهره و ابزاری برای خروج نظام پوسیده جمهوری اسلامی از بحران و ترمیم این ساختار پر شکاف. مردم "آزادند" هزار و یک بار در هر تظاهرات، سرود "ای ایران" بخوانند بی آنکه به محتوای عقب مانده ناسیونالیستی و برتری جویانه آن بیندیشند؛ و متوجه نشوند که ایدئولوژی نهفته در این سرود آنان را زیر پرچم حاکمان مرتجع و ستمگر خودی به صف می کند و از متحدان واقعی شان که توده های ستمدیده از سایر ملل و کشورها هستند، جدا می اندازد.

در این میان، بسیاری از دانشجویان را می بینیم که به خیال خود می خواهند، سیاسی تر و متفاوت از جو غالب حرکت کنند، اما عملاً کار زیادی از پیش نمی برند. برای خلاف جریان آب شنا کردن، هم نیاز به ماهیچه های قوی است و هم تمرین مناسب و روش های صحیح. بدون دورنمای علمی و آرمان انقلابی و فلسفه پیشرو، جوانان شورشگر نمی توانند صرفاً بر مبنای نیت و اراده خود، فضا را تغییر دهند و افکار و ارزش های کهنه را کنار بزنند. هر روز داریم می بینیم که گروه های ده بیست نفری از دانشجویان در راهپیمایی ها سرود "یار دبستانی" می خوانند و البته تعداد زیادی هم با آنان همصدا می شوند. طوری شده که انگار خواندن "یار دبستانی" یک آیین مذهبی است؛ یک عادت و یا

جامع گوناگون منجمله ایران است که زنان را به مثابه يك نیروی گسترده انفجاری به جلوی صحنه هل داده است. این دارد به ما آدرس یکی از نیروهای محرکه انقلاب اجتماعی آینده را نشان می دهد. ولی کماکان، در دل خیزش کنونی، شعارها و ترانه سرودهایی که بیان این حضور زنانه و مسائل مربوط به ستم جنسیتی و رهایی زنان باشد به گوش نمی رسد. افکار و ارزش ها و منافع نیروهای رهبری کننده "موج سبز"، که همان ایدئولوژی برتری جویانه طبقاتی و مردسالارانه و پدرسالارانه حاکمیت است، مثل بختک روی خیزش مردم افتاده است و نمی گذارد جوانه های آینده پا بگیرد. این کار خود به خودی انجام نخواهد شد. این هم نیاز به شنا کردن خلاف جریان قدرتمند آب

دارد؛ و مشخصا، هنرمندان پیشرو و جوان از صفوف زنان هستند که باید هجوم کنند و سدها را بشکنند. به تولید

و ارائه شعارها و آثاری نیاز است که قیود و روابط و قوانین مردسالارانه و پدرسالارانه را آماج قرار دهد؛ زنان را به در دست گرفتن سرنوشت خود برانگیزد؛ منافع درازمدت و خواسته های روز زنان را به عنوان معیار مردمی بودن و ضدیت با ستمگری و استبداد و خرافه و بهره کشی مطرح کند. تولید و انتشار اینگونه آثار را می باید در خدمت يك تغییر جهت رادیکال در وضعیت کنونی و ایجاد موج های نوین انقلابی در جامعه قرار داد. این کار را نمی توان به معنای واقعی به انجام رساند، مگر آنکه تصویری روشن از جامعه نوین آینده که رهایی زنان یکی از ستون های آن است داشته باشیم؛ و آرمان ما شکل دادن به جامعه و دنیایی باشد عاری از هرگونه تبعیض و ستم و استعمار. بزرگراه های ارتباط جهانی هر روز بیش از گذشته ما را به نمونه های پیشرو و الهامبخش در این زمینه نزدیک می کند. کافیسست که هنرمندان، به ویژه زنان هنرمند، حرفه ای یا آماتور، در اینترنت جستجو کنند و کیفیات نوین و خلاقیت ها در این زمینه را ببینند و سرمشق قرار دهند. با رویش و گسترش این دیدگاه نوین است که دیگر از دیدن مجسمه ندای با حجاب که به وسیله يك زن مجسمه ساز آمریکایی ساخته شده لذت نخواهیم برد و احساس غرور نخواهیم کرد؛ بلکه خود آستین بالا خواهیم زد و ندایی را تصویر خواهیم کرد با گیسوان آزاد از قفس حجاب اجباری؛ ندایی نماد نیروی عظیمی که زنجیرهای ستم را می شکند و روابط کهنه را به آتش می کشد تا دنیایی جدید بیافریند.

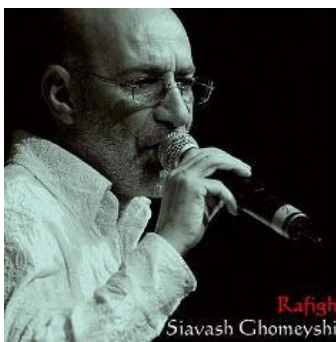
علاقتمندان به هنر پیشرو! هنرمندان شورشگر و آگاه! از همین امروز برای تبلیغ و تولید چنین آثاری تلاش کنید! اینترنت را زیر و رو کنید و آثار الهامبخش و الگوهای هنری را به دوستان و همفکران نادیده خود در شبکه های ارتباط جهانی عرضه کنید! وظیفه فکرسازی و فرهنگ سازی و خلاف جریان آب شنا کردن در دل خیزش مردم را دست کم نگیرید! ما این شانس تاریخی را داریم که

شنا کردن را در آب های متلاطم اقیانوس یاد بگیریم. 3/4

۲۵ ژوئن ۲۰۰۹ "جوان بانر" خواننده و ترانه نویس موسیقی فولک آمریکایی و فعال ضد جنگ، ترانه «We Shall Overcome» را به همراه چند خط شعر فارسی، در حمایت از جنبش مردم ایران بازخوانی کرد و نسخه ای از ویدئوی آن را- که در خانه اش ضبط کرده بود- بروی یوتیوب و وبگاه شخصی اش قرار داد.



ترانه "Stand by me" در حمایت از مبارزات مردم ایران بوسیله "بون جووی"، خواننده هارد راک آمریکایی و "اندی" بنشکل دو زبانه همخوانی شد.



يك حرکت شرطی به بیان پاولف. سؤال اینست که آیا این سرود می تواند نیازهای احساسی و روحی خیزش کنونی را پاسخ دهد؟ آیا مضمون "یار دبستانی" (که می تواند اشکال چندانی هم نداشته باشد) آنقدر عمیق و در عین حال برانگیزاننده هست که به انتقال پیام

پیشرو و ارزش های نوین به خیزش توده ها کمک کند؟ آیا می تواند نماد شورش آگاهانه و انقلاب اجتماعی باشد؟

اگر به نوارهایی که از انقلاب 57 به جا مانده رجوع کنیم، می بینیم که تفکر و پیام ها و ارزش های کمونیستی و مبارزاتی و آزادیخواهانه، و گاه حتی جهت گیری های انترناسیونالیستی، در قالب ده ها ترانه و سرود به جامعه عرضه شده بود: از "سراره های آفتاب" گرفته تا "سرخه روجا"؛ از مجموعه سرودهای کنفدراسیون گرفته تا آثاری که بر پایه شعرهای فرخی یزدی

و لاهوتی و... تولید شد. ولی حتی بیشتر این آثار نیز، نه در محتوا با نیازهای کنونی خوانایی دارد؛ نه در فرم. به هیچ وجه نمی خواهم تلاش هنرمندانی که در گوشه و کنار دنیا با الهام از قهرمانی های توده ها در خیزش کنونی، و یا برای ابراز خشم و نفرت نسبت به جلادان فریبکار حاکم، ترانه و سرود ساخته اند و همچنان می سازند را کوچک یا بیهوده جلوه بدهم. مردم بدون شك از شنیدن و رسیون های مختلف "آن خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک تویی" به هیجان می آیند و با آن همخوانی می کنند. اما بسنده کردن به این حد، و تلاش نکردن برای تعمیق محتوا و طرح پیام های نو و روشن، تلاش نکردن برای رسیدن به فرم های خلاقانه و متفاوت، مانع از ایفای نقشی می شود که هنر می تواند و باید در این حرکت اجتماعی بازی کند. فکر می کنم بعضی از ترانه سرودهایی که این روزها می شنویم و توسط هنرمندانی نظیر جنتی عطایی، قنبری، سرفراز، داریوش، گیسو شاکری، ابی و... تولید شده است، یا رپ های انگشت شماری که با هوشمندی و هنرمندی ساخته شده، از نظر برانگیزاننده بودن، بیشتر با اوضاع کنونی همخوانی دارد تا تکرار حرف های گذشته. جنبش مردم به شدت نیازمند ترانه هایی هم هست که دورنمای متفاوتی از جامعه و ارزش ها و روابط ترسیم کند. در این زمینه، بدون اینکه بخواهم از يك محتوا یا يك فرم، کلیشه بسازم و تکرار یا تقلید از آن را ستایش کنم، می توان به ترانه "تصور کن" قمیشی به عنوان يك نمونه موفق اشاره کرد.

عامل چشمگیر و انکارناپذیر دیگر در خیزش جاری، حضور قدرتمند زنان در صف مقدم نبردهای خیابانی است. این عکس العملی است به ستم عمیق و دیرینه جنسیتی که در نظام حاکم نهادینه و قانونی شده، و یکی از ستون های بنای استعمار و ستم سرمایه داری است. این بازتاب تحولات تکان دهنده چند دهه اخیر در زیربنا و روبنای

استرس! کافیت که صدایی از میان جمعیت بشنویم که: بچه ها آهسته حرکت کنین! پشت چراغ قرمز وایسین تا تعدادمان زیاد بشه و به شکل طبیعی تجمع بشه!

نمای سوم

چشمتم به رنگ قرمز چراغ دوخته شده. گوش به زنگی. اولین صدای بوق، اعلام شروع است. ماشین ها با کمال میل به پیاده ها راه می دهند. با خیال راحت رد می شویم و دست خود را طوری با علامت V به سمت راننده ها تکان می دهیم که انگار می خواهیم از آنها راه بگیریم. سرنشین ها با خوشحالی دست تکان می دهند و بوق ممتد اعتراضی شروع می شود.

نمای آخر

موسیقی ممتد بوق ماشینها، صدای "مرگ بر دیکتاتور"، ابر گاز اشک آور، سطل های زباله آتش گرفته و

موضوع انشاء: فواید بوق و ترافیک

بوق یعنی ترسیدن نیروهای سرکوبگر. بوق یعنی خرد شدن اعتصاب دشمن. ترافیک یعنی گیر افتادن خودروها و موتورهای نیروی انتظامی و بسیجی ها وسط خیابان. ترافیک یعنی راحتی تر تجمع کردن و آسان تر فرار کردن مردم.

چند نکته

متوجه شده اید که تمام مناطق و خیابان ها و بزرگراه ها را در همین 40 روز اخیر مثل کف دست یاد گرفته اید؟! متوجه شده اید رفتار و آداب و برخورد مردم با همدیگر چقدر رشد کرده است؟! دیگه کمتر پسرها در خیابانها به دخترها گیر می دهند؟! ارتباطات درون شهری مردم با یکدیگر و تبادل اطلاعات چقدر راحت تر شده است؟! احساس همبستگی شدید بین مردم بوجود آمده؟! مراقبت مردم از همدیگر چقدر تقویت شده است?!

واژگان و عبارات روز

کوله پشتی، فندک، روزنامه، بطری آب یکبار مصرف، موبایل دوربین دار، سرکه، ماسک، عینک آفتابی، مچ بند رنگی بر مبنای سلیقه های مختلف، ماشین، کلاه خود، موتور، لباس شخصی، باتوم، گاز فلفل، پل هوایی، اینترنت، ماهواره، پشت بام، شعار، پلاکارد، اعلامیه، اسپری، اکلیل و سرنج،

مشق شب (این ها را هزار بار در ذهن خود مرور کنید)

انقلاب اجتماعی، آینده، دورنما، آرمان، تجربه تاریخی، استراتژی، تاکتیک، نقشه، سازماندهی، رهبری، مبارزه طبقاتی، قهر، استعمار، ستم، افیون توده ها، مردسالاری....

8 مردادماه 88

ادامه از صفحه 12:

جالب دو مورد شنیدم که بهشون گفتن با مردم حرف نزنین. به دو سه تا آشنا برخوردم و سلام و علیکی کردیم، اما با تندی ما رو دور کردند. خانمی گفت، تو حکومت نظامی هم با سه نفر کار نداری شما چرا این طوری می کنین؟! در حالی که دورمون می کرد، گوشه اشو گرفت. گفتم: "چقدر از ما می ترسین که دستور داریم صدای ما رو هم نشنوین." فراموش کردم که بگم هر از گاهی هم با گاز اشک آور و فلفل پذیرایی می شدیم. همه چیزهایی که تا ساعت 12 دیدم براتون گفتم. 3/4



میلا روشن

واقعاً جای تعجب است. چگونه امکان دارد؟! بوق و ترافیک برای انسان مدرن نوای موسیقی بدهد و باعث لذت شود؟! حدود دو ماه پیش صدای بوق یک ماشین برای چند لحظه و یا چند ثانیه در پشت چراغ قرمز و یا گیر کردن برای دقایق طولانی در ترافیک خیابانها اعصاب همه را خرد می کرد و استرس وحشتناکی بوجود می آورد. اما در حال حاضر اینها ابزاری برای پیشبرد اعتراضات مردم و همبستگی بین مردم شده است. آه چه لذت بخش است، صدای بوق و زنجیر بی پایان ترافیک! بوق نگو، سفونی بتهوون بگو!!!

نمای اول

در روزهای اعتراض، از خانه یا محل کار که حرکت می کنی در ابتدا با عناصر مزدور حکومتی روبرو می شوی که در گوشه ای به کمین نشسته اند. خب! پس خبری که از قبل به تو رسیده، درست بوده است. امروز قرار است خبری بشود. به حرکت ادامه می دهی. متوجه گروه های دختران و پسران جوان دو تا سه نفره، و خانواده های چند نفره می شوی که در همان مسیر در حرکتند! کوله پشتی ها، موبایل ها و بطری های آب یک بار مصرف به خاطر گرمای این روزها، شده است یونیفورم ما! بیشتر ما ماسک هایی برای مبارزه با آلودگی هوا به صورت داریم! بیشتر ما به خاطر جلوگیری از اشعه آفتاب، عینک های آفتابی مشکی به چشم داریم! برای حفظ سلامتی به پیاده روی عادت کرده ایم، پس در پیاده روها راه می رویم! جالب تر اینکه این روزها مردها، عجیب به فکر خرید مایحتاج خانه افتاده اند و ساک خرید به دست دارند! یک چیز دیگر هم جلب نظر می کند، پل های هوایی که برای عبور بر روی اتوبان ها یا خیابانهای بزرگ زده اند، برعکس ماه های قبل، خیلی محبوب شده اند و مورد استفاده قرار می گیرند! زنان و مردان مسن و افراد خانواده ها را می بینید که یکتشبه فرهنگ استفاده از پل عابر را جذب کرده اند و تا فرصتی پیدا می شود، می روند آن بالا! با دیدن همه این نمادها متوجه می شوی که درست داری به محل نزدیک می شوی و باید خودت را آماده کنی!

نمای دوم

ساعت 6 بعد از ظهر در پیاده رو ها، همه فرهنگ زندگی شهری را رعایت می کنند. همه با کمال میل پشت چراغ قرمز می ایستند؛ آنهم نه چند ثانیه بلکه یکی دو سه دقیقه! منظم و بدون

فعالین بذر از خیابان های ایران می گویند

بهارستان، 14 مرداد 88

گزارش فعالین نشریه دانشجویی بذر

دانشگاه دارم برمی گردم و بسیجی از وی خواسته بود که جیب هایش را بگردد بدون اینکه بگوید که خودش چکاره است.

دوست دانشجو می گفت که اینها جنایتکارند و اخیراً برای خالی نبودن عریضه کمیسیون در مجلس برای پیگیری وضعیت زندانیان سیاسی و جانبازان اعتراضات اخیر درست کرده بودند که آنهم چند عضو در اعتراض استعفا کرده اند. اینها سی سال است که شیوه حکومتیشان اینست. در رو لبخند می زنند و در خفا شکنجه و تجاوز می کنند و می کشند. خیلی راحت هم از قرآن آیه می آورند که البته برای کشتن مخالفان آیه زیاد است!

بهش گفتم که یکی از کمبودهای جنبش اخیر اینست که یک برنامه پیشرو و مترقی در سر لوحه آن قرار ندارد. وی گفت که ایجاد جبهه میان موسوی و دیگران خوبست. او بایستی پیاده می شد و من آدرس اینترنتی بذر را بوی دادم و فرصت نشد تا برنامه موسوی را برای حفظ حاکمیت اسلامی برایش باز کنم.

ساعت شش عصر سری به میدان ولیعصر زدم، باز ده ها نفر نیروی انتظامی با چند ون سبز رنگ در چهارگوشه ایستاده بودند.

در چهارراه ولیعصر در داخل پارک به مناسبت تولد امام زمان "غایب" چند غرفه هنرهای دستی و کپر عشایر درست کرده بودند و دو عاشیق آذری تار می زدند. حکومت با اینکار سعی می کند که شاید مردم از این وضعیت در بیایند و مبارزه را فراموش کنند، اما جمعیت کمی در آنجا حضور داشتند. دیگر کسی فریب این قبیل کارها را نمی خورد.

پسر نوجوانی از من می پرسد که میدان ولیعصر چطور می بروم؟ تعجب می کنم و بهش می گویم. بعد می گه نه می خواهم برم منبریه وسایل ورزشی بخرم! می گویم پس جهت مخالف باید بری. او می گوید که راه بسته است؟ فهمیدم که با زبان بی زبانی می خواهد بپرسد که کجا تظاهرات است؟! حدود سیزده سال سن داشت. از این نوجوانان خیلی زیادند که اینروزها تشنه تغییر و آگاهی اند. دیروز خبر رسید که یک نوجوان دوازده ساله که در اثر ضربات باتوم در بهشت زهرا مجروح شده بود، جانباز شده است. ننگ و نفرت بر سرکوبگران مردم! 3/4

تتفید، اعتراف، مبارزه!

گزارش ارسالی برای نشریه بذر - 13 مرداد 1388

یادداشت

دیروز دوشنبه مراسم تتفید احمدی نژاد بود. تعداد بسیار کمی حدود چهارصد نفر -احتمالاً- در بیت رهبری جمع بودند. خاتمی و قالیباف و موسوی و ... شرکت نداشتند. این مراسم به شکل غیر علنی برگزار شد و حاکی از ترس فزاینده خامنه ای و احمدی نژاد داشت.

خامنه ای در سخنانش، مبارزات مردم را شبیه به مبارزات مردمی سال 57 دانست! البته گفت که این کاریکاتوری از آن انقلاب است. اذعان خامنه ای به اینکه چیزی شبیه به انقلاب 57 در جریان است نشان از اینست که کماکان گوشش کر است. به مصداق شعار "شاه صدای انقلاب را شنید" گوش جماران کر است!

یکی دو روز قبل نیز احمدی نژاد در جمعی از استادان بسیجی گفته بود که "بگذارید که برنامه تحلیف تمام می شود آنوقت یقه آنها را می گیریم و سرشان را به سقف می کوبیم" که پر واضح است که خطابش فقط موسوی و کربوبی نیست بلکه فرمان خونریزی

امروز قرار بود که مراسم تحلیف احمدی نژاد در مجلس برگزار شود. بسیاری از گروه های مخالف حکومت برای ساعت چهار اعلان برنامه کرده بودند، اما مردم از صبح زود در مقابل مجلس در بهارستان تجمع کرده بودند. حکومت نیز بالغ بر پنج هزار نفر از نیروهای ضد شورش و نیروی انتظامی و لباس شخصی و بسیجی و اطلاعاتی را سوار بر نفربر و موتور و شخصی را در مقابل مجلس و در خیابان های اطراف مستقر کرده بود. نیروهای سرکوب به بهانه های مختلف زنان و جوانان را متوقف کرده و بازرسی بدنی کرده و دلیل حضورشان در خیابان را می پرسیدند. چند نفر را به بهانه گرفتن فیلم از صحنه دستگیر کرده و دستبند پلاستیکی و چشم بند زده و بعد در یک کیوسک نیروی انتظامی دوربینشان را شکسته و بعد با فحش و بد و بیراه آنها را آزاد کردند!

ترافیک شدید و اجتماع بزرگ مردم باعث شد که احمدی نژاد را با هلیکوپتر در صحن مجلس پیاده کنند. اما کانال یک تلویزیون با کمال وقاحت و صحنه سازی نشان داد که ماشین حامل احمدی نژاد از پشت پرده ای وارد شده و گوینده با تمسخر گفت که اینها دروغهای اجنبی هاست!!!

این روزها سیمای کذایی را البته کسی نگاه نمی کند، اما وقاحت و دروغگویی شان حدی باقی نگذاشته است. برای مثال، روز بعد از تظاهرات چند هزار نفره مردم از میدان ونک به سمت میدان ولیعصر، در اخبار ساعت 9 شب، گوینده با اشاره به انعکاس خبر تظاهرات فوق در رسانه های خبری جهان گفت که وقوع این تظاهرات کذب محض بوده و تنها چند ده نفر در تظاهرات شرکت داشتند. این درحالیست که حداقل فقط چند ده نفر در تظاهرات دستگیر شدند و حداقل چهار هزار نفر در آن شرکت داشتند و فیلمش هم موجود است.

در اجتماع بزرگ مردم در مقابل مجلس نیروهای سرکوبگر با سیبیت تمام برخورد کرده و با باتوم به جان مردم افتادند و هر کس را که شعار می داد را دستگیر می کردند، اما علیرغم این مردم شعار می دادند "مرگ بردیکتاتور!" با فشارهای فزاینده نیروهای سرکوب جمعیت بطرف بازار حرکت کرده و با هجوم نیروهای سرکوب بسیاری از مغازه های بازار تعطیل شدند.

حدود ساعت دوازده هنوز جمعیت چند صد نفره مردم اکثراً جوان و زنان میانسال هنوز در خیابان هستند. نیروهای سرکوب بساطشان را کمی جمع کردند. پیاده رو و چمن مقابل ایستگاه مترو بهارستان که برای مدتی توسط مزدوران حکومتی بسته بود، دوباره باز شد. در پیاده رو تعداد زیادی از نیروهای سرکوب که کلاه خود از سر برداشته و سپرشان را کنار گذاشته اند، به همراه سه چهار نفر مأمور نیروی انتظامی جلوی سه زن میانسال را گرفته و بهشان می گویند که بسه بروید و آنها نیز جواب می دهند: "به شما ربطی ندارد!" مردم دیگر ایستادند، ببینند چه خبر است، اما مزدوران نهیب می زنند که بروید!

سوار مترو که می شوم، جوانی که بنظر دانشجو است و کلاه نظامی قدیمی بر سر دارد، از من می پرسد که: "شلوغ بود؟" گفتم: "الان نه." او گفت: "صبح خیلی شلوغ بود." گفت که صبح داشته رد می شده، یک بسیجی او را به خیابان خلوتی کشیده و پرسیده که اینجا چکار می کنی؟ او نیز جواب داده بود که از

گزارش

قرار بود که در این روز در مقابل مجلس در بهارستان تجمع اعتراضی برگزار شود که خبری از اینکه برگزار شده یا نه تا این لحظه ندارم.

ساعت حدود چهار و نیم عصر در خیابان آزادی دهها نفر بر سپاه پر از افراد مسلح که برخی از آنان تفنگ قناسه داشتند به سمت میدان انقلاب در حرکت هستند.

ساعت حدود پنج و نیم در میدان هفت تیر دهها نفر از نیروهای انتظامی همراه با چند ماشین ون سبز برای حمل و نقل دستگیر شدگان به چشم می خورد.

ساعت حدود شش نیم صدها نفر از مردم از میدان ونک از دو سو در پیاده رو به سمت میدان ولیعصر در حال راهپیمایی هستند و هر از چند گاه شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر می دهند. در چند نقطه دهها نفر نیروی گارد ویژه موتوری آماده ایستاده و منتظر دستور فرمانده هستند.

دو راهی یوسف آباد و تقاطع فاطمی و ولیعصر مملو از بسیجی و پاسدار و نیروی گارد ویژه است. امروز مانند روز سی خرداد بنظر کلیه نیروهای بسیج و حراست کارخانجات را به صحنه آورده اند تا مردم را کتک بزنند و ثابت کنند که آنچه در جریان است شورش و اعتراض است و انقلاب نیست. بلکه به گفته رهبر کاریکاتوری از انقلاب 57 است! اما بنا به گفته جوانی که در اتوبوس با وی صحبت می کردم "اینها نمی توانند جلوی انقلاب مردم را بگیرند ممکن است عقب بیفتند اما وقوع حتمی است".

جمعیت که زیاد می شود نیروی ضد شورش گاز اشک آور می زند و تظاهرکنندگان به کوچه های فرعی فرار می کنند. موتوری های ضد شورش با باتوم سعی می کنند که تظاهر کنندگان را پراکنده کنند. اما بعد از مدتی جوانان باز هم جمع می شوند و به راهپیمایی ادامه می دهند دختران هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ رهبری نقش بیشتری دارند.

در خیابان ولیعصر دوراهی یوسف آباد همزمان با تاریک شدن هوا گله های موتوری لباس شخصی ها به جوانان هجوم می آورند و چندین نفر را دستگیر می کنند و چندین نفر را نیز با باتوم می زنند. برخی کاملاً نحوه رفتارهای اوباشان تازه بسیج شده ای دارند که سال گذشته بعد از اینکه از شان تعهد گرفتند که دیگر لات بازی نکنند خود حکومت به کارشان گرفته و از شان آدم کش حرفه ای ساخته اند. آدمهای عقده ای بیرحم و بدون مغز و بی شخصیت.

در کوچه بیست و هفتم یوسف آباد دختری را در حال گریه کردن می بینم بهش می گویم کمک می خواهی؟ می گوید بسیجی ها حمله کردند که چند جوان را ببرند و با باتوم می زدند و من خواستم جلوی شان را بگیرم که با باتوم زدند دستم را مجروح کردند دست من خوب می شه اما این جوان ها را گرفتند و حتماً اذیتشان می کنند چرا بایستی اینطوری باشد. می پرسم از بستگان تو بودند؟ می گوید: نه اما آنها هم مثل بچه های خود ما هستند و به گریه کردن ادامه می دهد. بسیجی ها چماق در دست دارند و بی رحمانه سعی می کنند همه را بزنند. مردم اما هیچ عکس العملی نشان نمی دهند و سعی می کنند که مسالمت آمیز اعتراض کنند.

سوار اتوبوسی می شوم و به طرف میدان ولیعصر می روم. در میدان ولیعصر جمعیت زیادی در حال تردد هستند در گوشه ای از میدان حدود ده نفر جوانک بسیجی با لباس شخصی چماق های بزرگی بدست گرفته و بدستور پیرمردی که حاجی صدایشان می کنند جا بجا به پیر و جوان می گویند اینجا و اینستید. برخی شان قیافه هیأتی های محل را دارند که سعی می کنند لیخنند بزنند و وانمود کنند که انگار دوره قبل از انتخابات است که هر گروه

مردم است البته اگر که مردم اجازه بدهند که او و نظامش به حیات ادامه دهند.

دوره ریاست رسمی احمدی نژاد در شرایط انزوا و کوچکی غیر قابل تصور مدافعانش آغاز می شود و در این روز هم مردم در دسته های چند صد نفره جواب دیکتاتوری را دادند. اما آنچه که فی الواقع حکومت را سر پا نگاهداشته نیروهای نظامی سپاه و ارتش است.

دیروزگی ابتذال قلم به مزدان ورق پاره هایی مانند کیهان و جوان و وطن امروز را حدی نیست. آشکارا مردم را کودتاگر! و مزدوران انگلیس نام نهاده اند. آش آنقدر شور است که گاهی احمدی نژاد مخالفت نمایی می کند مثلاً به هنگام برکناری اژه ای وزیر اطلاعات گفته بود که پیرزن هفتاد ساله را متهم کرده اند که می خواسته انقلاب مخملی براه بیانازد! البته او خوب با خبر است که روزانه چند نفر در تظاهرات ها و یا در زندان ها زیر شکنجه کشته می شوند اما مانند دیگر سران جمهوری اسلامی و مبانی اعتقادی آن را الزامی و ضروری و بخشی از حکومت الهی و ولایی و کوفت و زهر مارش می داند و در خیال خود مردم را مشتئ طبقه متوسط بی درد می داند که می خواهند با کمک انگلیس و آمریکا حکومت محرومان را سرنگون. این در حالیست که عاقلتر هایشان پاسپورت های پناهندگی را تهیه کرده و میلیاردها دلار پول را دارند خارج می کنند و به شمش طلا تبدیل می کنند تا قابل مسدود شدن هم نباشد. مافیای سرمایه مثل عسگر اولادی و بیت رهبری و بنیادهای مختلف دیگر خون مردم را کماکان می مکند و تمایز طبقاتی و فقر و فلاکت هر روز بیشتر می شود و با تحریم های اخیر بیشتر خواهد شد.

اعتراضات اخیر چند تن از مقامات سابق اصلاح طلب حکومتی بیش از آنکه باعث دلسردی مردم شود داغ دلشان را تازه تر کرد. جدا از اینکه اصلاح طلبان حکومتی بالاخره حکومت اسلامی را قبول دارند و سال ها در کنار هم، نظام سرکوبگرشان را در صلح و صفا با جناح باصلاح اصولگرا به پیش برده بودند. اما بهر حال اعتراف در حکومت ها در تاریخ جای ویژه داشته از زمانی که گالیله را در دادگاهی قرون وسطایی مجبور به اعتراف کردند که بگوید زمین مسطح است تا حکومت های بورژوا دمکراتیکی مانند انگلیس که مخالفان ایرلندی را مجبور می کرد که جرم های مختلف را بپذیرند مثلاً حتی خانواده ای را با شکنجه روانی مجبور کردند که بمب گذاری در لندن را بپذیرند و یا در دوره مک کارتی در آمریکا نیز چنین دادگاه هایی علیه نویسندگان برپا شد که در آن برخی نویسندگان و کارگردانان سینما را مجبور به برخی اعترافات کرده بودند. حکومت های ترکیه و آفریقای جنوبی و پاکستان و غیره همه این نوع اعتراف گیری را تجربه کرده اند. روزنامه های بورژوا مسلک و آدمهایی چون گنجی و آیت الله منتظری و غیره البته اسمش را گذاشته اند دادگاه استالینی!!!

اینروزها سنوالی که به اذهان می رسد اینست که با مسالمتی که ترمیم طلبان رژیم (به نظرم اصطلاح "ترمیم طلبان" بهتر از "اصلاح طلبان" ماهیت شان را بیان می کند) پیشنهاد می کنند آیا می توان احمدی نژاد و خامنه ای را برکنار کرد و مدافعین جنایتکارش یعنی سپاه و بسیج را شکست داد؟ با کم شدن تعداد متمرکز یک تظاهرات و پراکنده شدنش بخاطر سرکوب، احتمال حرکات بزرگ و عمومی در کوتاه مدت کم شده است. از جانب دیگر بنظر نمی رسد که موسوی خواست و توان انجام کودتای قهری با همکاری بخشی از سپاه را داشته باشد و ممکنست که موج ناراضایتی و تظاهرات پراکنده برای مدتی ادامه داشته باشد تا بالاخره جرعه ای بزرگتر بناگهان باعث انفجار خیلی بزرگتری بشود.

عجیبی به جمعیت هشدار می داد: "آقایون برین کنار!!" تعداد زیادی سرباز وظیفه را هم آورده بودند که در يك گوشه میدان ونك به شكل متمرکز ایستاده بودند. از کنارشان که رد شدم، یکی از آنها با ناله گفت: "ما هیچکاره ایم. ما فقط سربازیم. چرا ما را آورده اند؟"

ترکیب جمعیت مثل روزهای پیش بود. زنان میانسال کماکان تعدادشان بیشتر از مردان میانسال بودند. جوانان دختر و پسر، نیروی عمده بودند. يك نکته واضح که تا به حال چند بار متوجهش شده ام، تلاش عملی دختران منفرد برای برانگیختن مردم با شعارها، و نه فقط شعار که دادن فرمان های مبارزاتی معین، بود. دو نمونه دیروز را برایتان نقل می کنم: دختری بسیار جوان که با دوست پسرش به تظاهرات آمده بود در پیاده رو فریاد می زد "قدم هایتان را کند کنید! باید جمعیت متراکم تر از این شود. یواشتر! یواشتر!" در يك صحنه دیگر، بعد از شلیک چند گاز اشك آور و هجوم لباس شخصی ها (که تعدادشان اینبار به مناسبت تنفیذ حکم احمدی نژاد خیلی زیادتر از روزهای گذشته بود) از شمال و جنوب به جمعیت و ماشین هایی که حدود پل همت تجمع کرده بودند، خیلی ها خود را از کوچه های شیب دار به خیابان گاندی رساندند. در یکی از کوچه ها، دو مزدور نیروی انتظامی با دوربینی بزرگ که تصاویر را مستقیماً به کامپیوتر مرکزی پلیس ارسال می کند، پشت سر جمعیت می دویدند و از همه فیلم می گرفتند. یکمرتبه دو دختر متوجه این دو نفر شدند و همه تلاش خود را به کار بردند که تعدادی از پسرها که به بالای کوچه رسیده بودند را قانع کنند که دستجمعی به آنان حمله کنند و دوربینشان را بگیرند. متأسفانه همراهی مناسب با این دو دختر هشیار انجام نشد.

جنگ و گریز در خیابان ولی عصر به سمت خیابان عباس آباد کشیده شد. یکی از مراکز درگیری در حاشیه پارک ساعی بود. صدای شعارهای مردم واقعا تکان دهنده بود. چند گاز اشك آور و چند شلیک گلوله. فریاد جمعیت نزدیک به صحنه. زن مسنی اشك ریزان در حالی که توان دویدن نداشت گوشه ای نشست و گفت "يك دختر را کشتند. نزدیک پله های خانه های ما." همین موقع، گله های مزدور لباس شخصی با موتور و پیاده از چند جهت به مردم حمله کردند و جمعیت را به کوچه های مختلف راندند. من هم دنبال آنها رفتم. هوا رو به تاریکی می رفت. دوستان همراهم را گم کردم. بعد از گذشتن از مسیرهای حاشیه ای خودم را به آنطرف ولیعصر رساندم. هنوز صدای مرگ بر دیکتاتور بلند بود.

از اخبار ماهواره شنیدم که میدان آزادی هم تجمع بوده. معمولاً در روزهایی که محل خاصی برای تجمع تعیین نمی شود، مردم در محلات مختلف به ابتکار خود تظاهرات به راه می اندازند. شاید در بخش های بعدی خبر، در مورد روز اعتراض به تنفیذ قتل و سرکوب و دروغ، بیشتر بگویند. حرف های خامنه ای در مراسم صبح نشان می داد که برخورد درونی هیأت حاکمه اسلامی حادثه از امروز خواهد شد. بعد از 30 سال دستگاه استعمار و ستم و خرافه و کشتار، پر شکاف شده است. آنچه در خیابان می گذرد، نشان از این دارد که برگزاری محاکمات نمایشی، یا حتی احتمال دستگیری و مجازات سران جناح مغضوب حکومت؛ از رفسنجانی گرفته تا موسوی و کروبی، به فروکش اعتراضات مردم منجر نخواهد شد. نمی توان حکم به این داد که این نوع اقدامات جناح حاکم به رادیکال شدن خیزش مردم از نظر سیاسی خواهد انجامید؛ اما بدون شك بر خشم و نفرت بسیاری از توده ها خواهد افزود. ■

طرفدار این یا آن کاندید مسخره بازی در می آورند و شلوغ می کردند و ایول های مسخره شان را تکرار می کردند و هیچکس بجز حریف را نمی شناختند اینها را اینجوری تربیت کرده اند. کارشان فقط گاز گرفتن است و فکر می کنند که در این جهان احمدی نژاد فقط یک مخالف دارد که آنهم موسوی است.

مردم ضمن جنگ و گریز قرار روز چهارشنبه را می گذارند برای میدان آزادی و بهارستان و غیره. وقتی که می پرسى چه خبر است به حافظه خود فشار آورده و می گویند چهارده مرداد سالگرد انقلاب مشروطه است دیگه! بنوعی برای بسیاری مهم نیست که به چه دلیلی باید تظاهرات کنند. تعداد بسیار زیادی می خواهند هر روز تظاهرات کنند تا حکومت عوض بشود!

آدم کشان حرفه ای در لباس شخصی ها تلاش می کنند که رهبرانی را که شعار می دهند و صفوف مردم را مرتب می کنند را دستگیر کنند و یا در صورت فراهم بودن شرایط در نقطه خلوتی به قتل برسانند. عدل و مروت حکومت ولایی اینجاست! اعدام خیابانی.

ساعت حدود هشت تقاطع چهار راه ولیعصر و انقلاب مردم در حال تردد هستند. هفت هشت ماشین نظامی از خط ویژه اتوبوی سریع در حال عبورند بی نزاکت و اوباشانه. مردم شروع می کنند به فحش دادن "کثافت ها اشغال ها پفیوزها!" آخرش می روید عرض خود می برید و زحمت ما می دارید!

بنا بر دلایل مختلف فعلاً تظاهرات ها بیشتر در شمال شهر بالاتر از خیابان آزادی اتفاق می افتد. البته در روز سی خرداد مبارزه به بسیاری از محلات زحمتکشی نیز کشیده شد. اگر چه تعداد بسیار زیادی از افسار زحمتکش به مناطق بالاتر برای مبارزه می آیند. کلاً اما رهبری موسوی و کروبی و برنامه آنها بیشتر متوجه جلب طبقات متوسط است و هنوز برنامه انقلابی که در آن آمال و آرزوهای زحمتکشان منظور شده باشد مشهور نشده و سازماندهی محسوسی در این راستا بوجود نیامده است. 3/4

تنفیذ، قتل، کشتار و دروغ

گزارش فعالین نشریه دانشجویی بذر - 13 مرداد 1388

صبح آمدند و نشستند و با قلدری سعی کردند خود را قوی جلوه دهند. اینها همان آمران و عاملان جنایت بودند: روحانی و غیر روحانی، نظامی و غیر نظامی، بادمجان دور قاب چین و دروغ پرداز، میلیاردردهای شکنجه گر و متجاوز، قضات بیدادگاه های قرون وسطایی، قاتلان ندها و سهراب ها و ترانه ها و کیانوش ها ...

عصر، بار دیگر سیلی خوردند. آنچنان سخت و سنگین که طنینش در محلات و خیابان های تهران پیچید.

رفته بودیم میدان ونك. از ساعت 6 و نیم تا 7 فاصله ای را طی کردیم که معمولاً 5 دقیقه طول می کشد. ترافیک شدید بود. در مسیر که می آمدیم، روبروی پارک ساعی، بالای همه پلکان های منتهی به یوسف آباد، لباس شخصی ها ایستاده بودند. جمعی از آنها نزدیک بیمارستان دی تجمع کرده بودند. جمعیت طبق روال روزهای گذشته، پیاده روها را اشغال کرده بود. مردم بالا می رفتند و پایین می آمدند. نیروهای گارد ویژه و موتور سوار نیروی انتظامی هم متمرکز نزدیک و دور تا دور میدان را گرفته بودند. چند تا خودرو با رنگ خاکی که مخصوص استتار ارتش است را هم آورده بودند. جوانی فریاد زد: "اینها را از کجا پیدا کرده اند؛ آدم یاد فیلم عمر مختار می افتد!" دو سرکوبگر موتور سوار با دو چماق در دست آنکه ترك نشسته بود در پیاده رو به سرعت به سمت پایین حرکت می کردند و یکی از آنها با لحن محترمانه

احساس قدرت

هیچ وقت اینقدر احساس قدرت نکرده بودم؛ ساعت 9 که توی بهارستان رسیدم، به حدی نیروهای مزدور ریخته بودند که فکرمی کردی حتماً او مدن تا با یک لشکر میلیونی بجنگن. میدون رو به سمت مجلس خفتگان بالا رفتم. مترو رو بسته بودن. زنی میانسال با دسته گلی نزدیک مترو نشسته بود. کمی تعجب کردم. به طرف مجلس رفتم و از همان سمت به پایین برگشتم. مردم هر لحظه بیشتر می شدند. تا انتهای غربی میدون رفتم و برگشتم که در چند قدمی من بانوی گل به دست، مقوای سفیدی از ساکش بیرون آورد و بالای سرش گرفت و دسته گلش را هم کنار نوشته اش گذاشت. جمله اش این بود: "شاه فریاد مردم را دیر شنید" همین حرکت شروع جریان بود. تعداد زیادی دورش حلقه زدند و انگشتهای وی بالا رفت، اما شاید سه دقیقه نشد که حمله کردند. بانو را به زمین زدند و به چندتا از اطرافیان اسپری فلفل پاشیدند و به تندی سعی در متفرق کردن مردم داشتند. اما جمعیت چنان زیاد بودند که پراکندگی محال بود. گفته شد، اون خانم رو بازداشت کردند. همه رو به طرف جمهوری می روندند. یک راهپیمایی خودجوش به طرف غرب ایجاد شده بود، ولی به هم می گفتیم که باید برگردیم. از هر طرف هجوم می آوردند. یک بسیجی، جوان رشیدی رو گرفت و علامت می داد که بیان و اون رو بیرن. رفتم دست بسیجی رو گرفتم و گفتم ولش کن نبرش. اعتنا نکرد. گفتم پسرم ولش کن، نبرش. گفت: به من دست نزن! آگه نمی ترسیدم، می گفتم: "حیون! به دخترا تجاوز می کنین، بعد به من که سن مادرتم، میگی به من دست نزن!!!". او مدن و بردنش. یک بار الله اکبری شنیدم و یک بار میرحسین. هفت هشت باری هم هو کردیم، اما همه هیس هیسشون دراومده بود که مگه قرار نیست سکوت کنیم. مونده بودم که موسوی که اصلاً پیداش نیست، چرا برای ما تعیین تکلیف می کنه؟! این طور بود که جمعیت می رفت مخبرالدوله و برمی گشت بهارستان. تمام کوچه های بالای مجلس و باغ سپهسالار را پرکرده بودند که در صورت درگیری جای فرار نباشه. عده ای گفتند بریم شهدا و عده ای توپخونه. تا اول پیروزی فقط نیروهای پلیس بودند و مردم پراکنده. باز به بهارستان برگشتم. واقعاً مردم خسته و فرسوده شده بودن و همین طور در حرکت. حوصله ام سررفته بود. به یکی از پاسدارا گیر دادم که: "بیین! یک چیزی بگم با این باتومت نمی زنی؟" گفت: "نه خانم" گفتم: "تا کی می خواین مردمو بزنین؟ خسته نشدین؟" گفت: "نه، این کارمونه." زن دیگری گفت: "شبهها کنار زن و بچه ات راحت می خوابی؟" با عصبانیت گفت: "آره! ولی دیگه اینجا نایستین!!" و باتومش رو آورد بالا. ده قدم که دور شدم پسر دیگه ای رو دستبند زده بودن. ربانیده لباس شخصی بود. رفتم و آویزونش شدم که بچه مردمو نبر! هی لبخندهای الکی تحویل داد. پیرزنی التماس کرد به امام زمان قسم داد و در لحظه ناامیدی که پسرک رو می بردند گفت که امام زمان به کمر همه تون بزنه. از میدون به سمت جنوب جوان قدلندی را که از سرش خون می ریخت با دست بند توی پیکان هل دادند و هر چی خانمی اصرار کرد اعتنا نکردند.

دو نفر شاهد بودند که بسیجی ها چند جوان رو از بین جمع بیرون کشیدند که ببرند اما آنها کارتی رو نشون دادند و آزاد شدند. انواع لباسهای نیروهای پلیس: لباسهای سبزروشن، سبز تیره، سیاه، گل باقالی، کرم ساده، کرم طرح دار، نخودی، نیروی انتظامی، دژبانی، بسیج، لباس شخصی. باور کنین، هر کی که تصور کنین اونجا بود. از بچه های شونزده تا هجده ساله هم آورده بودن با یک کلاه و یک باتوم. طفلکا آب دماغشونو نمی تونستن بالا بکشن... (ادامه در صفحه 8)

گزیده ای از دو گزارش ارسالی برای "زنانی دیگر"

از مادران زندانیان سیاسی، در مقابل دادگاه انقلاب

روبروی دادگاه انقلاب، جمعیت محدودی درانتظارند. روی در ورودی، تابلوهایی نصب شده، یکی از آنها می گوید: "چنانچه فردی با درخواست وجه از شما، ادعای پیگیری کارتان را داشت، فریب افراد سودجو را نخورید و مدارکتان را به کسی ندهید و فرد مورد نظر را به ما معرفی کنید!" البته که ملت ما جز به حاکمان خود به کس دیگری اعتماد ندارد و از این همه دلسوزی آنها شرمنده اند. واقعاً چرا مردم قدر چنین افراد صالحی را نمی دانند؟! حالا اگر کسانی را روزها از پا آویزان می کنند یا به حد مرگ می زنند و تجاوز می کنند، هفته ها و ماهها در انفرادی نگه می دارند و... اصلاً در مقابل چنین دلسوزی عظیمی اهمیتی ندارد.

مادران روبروی دادگاه، سمت دیگر خیابان، در پیاده رو نشسته اند. زندانی های اکثرشان مال روزهای 23 و 24 خرداد هستند و تازه امروز پرونده هایشان به دادگاه انقلاب آمده است. هر کدام یک بار با فرزندشان ملاقات داشته اند. آنقدر با هم صمیمی حرف می زنند، که انگار سالهاست که همدیگر را می شناسند. نکته دردناکی که دو تن از آنها مطرح کردند، رفتار نادرست شوهرانشان بود. زن بلندبالایی می گفت: "شوهرم میگه تو بچه ها رو این طوری بار آوردی. منم گفتم سه میلیونی که ریختند تو خیابونا و هنوز هم ادامه میدن هم من بار آوردم؟! خوش به حال من که این همه آدم تربیت کردم." زن شیرین زبان دیگری هم می گفت: "شوهر منم همینو میگه. بهش گفتم: بیین! بذار بچه ام بیاد بیرون، هر روز میرم تظاهرات. شوهرم اصلاً دم دادگاه نمیاد و خبرها رو از پسر دیگه ام می پرسه و برای همه تعریف می کنه. من به قول شوهرم همیشه کله ام باد داشته، باز هر جا که لازمه میرم." مادری می گفت: "توی ملاقات که پسرم رو دیدم کمی چاق شده بود. من می دونم که چون توی انفرادیه و تحرک نداره این طوری شده. اون ورزشکاره و بی تحرکی شلش کرده." مادری می گفت: "دخترم روزنامه نگاره، رشته اش اینه اما من دیگه بیچاره شدم، از بس صدمه دیدم و دنبال این بچه دویدم." زنی به او گفت: "روزنامه نگار توی این رژیم، از این بهتر نمیشه." زنی به مادری که تازه از راه رسیده بود، گفت: "عکس پسر ت رو توی روزنامه انداختن." مادر روزنامه رو گرفت و چند بار عکس پسرش را بوسید. مادری با تعجب پرسید: "این بیچاره تو دادگاه ابطی... چی کار می کنه؟" گفت: "والا نمی دونم! فقط رفته بود تظاهرات." زن دیگری گفت: "مگه متوجه نیستی؟! اینا یک عالمه آدم نشوندن تو دادگاه، که یعنی ابطی... انقلاب مخملی کردن و اینها هم عواملشون هستن. سیاهی لشکر جمع کردن که کاری نداره."

مادران روحیه خوبی داشتن و از ادامه جنبش حرف می زدند. همه نظرات نزدیک به هم داشتند:

"موسوی گفته جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر نه بیشتر، اما ما جمهوری ایرانی می خواهیم. / بابا اون که داره دنبال مردم میدوه / هاشمی هم قدرت داره، باید کوتاه نیاد. / اون از اینکه قدرتش و بچه هاش به خطر افتادن اومده جلو، وگرنه سی ساله که ما داریم اون رو تو نظام می بینیم. / آگه موسوی رئیس جمهور می شد، این اوضاع پیش نمی اومد و هشت سال دیگه می خواست همه چیز رو ماست مالی کنه."

چه اندازه باید از این همه آگاهی خوشحال باشیم...

1388/05/13